

به نام خداوند فرخنده خدای مهربان

«لطایفی دباره سال نو خورشیدی»

اینک حقایقی چند از ایران باستان، توأم با لطائف حکمی و نکات قرآنی به اختصار تمام که در وقت دمیدن نفحات دلاویز بهاری اسلام و ایران به دوستان اهل معنی تقدیم می‌شود، باشد که قبول افتد و در نظر آید.

الف) آنچه از آداب و رسوم و جشن‌های ایران باستان از دستبرد روزگار جان به در برده و باقی مانده است، امروزه صرفاً به نام یادگارها و سنت‌های ملی شناخته می‌شود، حال آنکه همه این آثار و مآثر به شعبه‌ای از وحی و تنزیل و شاخه‌ای از نبوت و رسالت بازمی‌گردد، موسوم به آیین مزدیسنا و کیش زردشتی/زرتشتی که سه حقیقت ذیل را درباره آن به بانگ بلند اعلان می‌باید داشت:

یکی اینکه نظر به منابع اسلامی، و کتاب گاهان زردشت، و حکمت اشراق سهروردی، اصالت آن کیش محرز است، و دیگر اینکه رنگ و بوی خاصی دارد، و اگر به شیوه کتاب فصوص الحکم محیی‌الدین بن عربی سخن بگوییم، می‌توان گفت که اسم «مزدا» به معنی «الشاهد» بر کیش پیغمبر ایران باستان حکم فرماست، و سوم اینکه آن کیش باستانی که برای ایرانی‌ها وحی نخست است و وحی جزء، در حجاب اشارت و نقاب رمز، به ظهور وحی کل ختمی در آینده بشارت‌ها داده است. در این باره، کتابی با عنوان زردشت در آئینه فصوص الحکم وجود دارد، مشتمل بر معرفی شخصیت الهی زردشت و ترجمه و تفسیر فصولی از گاهان که به قصد پیراستن آراء متفرقه و اقوال متشتته درباره زردشت و اوستا، نوشته شده است.

ب) «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (آیه ۴ از سوره مبارکه سجده).
دکترین قرآنی آفرینش عالم در طی شش روز - یعنی در شش مرحله - و سپس استوا و استقرار بر عرش سلطنت الهی، نه تنها در عهد عتیق - یا دقیق‌تر بگوییم: در سفر تکوین از تورات - نظیری دارد، بلکه حتی در کیش مزدیسنا نیز قرینه و همانند آن را می‌توان یافت. در تعلیم کتب پهلوی، دادار اورمزد در شش وهله، به ترتیب، آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و مردم را می‌آفریند، و آنگاه - به تعبیر متن پهلوی بندهشن - آتش بود، یا به عبارت دیگری از همان متن، آنگاه خود اورمزد بود. آتش را در اینجا به منزله مظهر یا آیت اورمزد انگاشته‌اند. در آیین یهود، مراحل ششگانه خلقت را در شش روز هفته تمثیلاً نشان داده‌اند، به علاوه روز شنبه که یادآور فراغ خدای تعالی - ادونای - است از آفریدن. در اینجا پاره‌ای

از جهال یهود، بر پایه نوعی نظر جسم گرایانه در مسائل مربوط به الهیات، حتی نوعی خستگی و ماندگی را به حق تعالی نسبت داده‌اند که البته محکوم به بطلان است و مردود. در تفسیر عبارت قرآنی «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» می‌توان گفت که خدای سبحان از فعل آفرینش خویش در نوبت‌های پی در پی، کوچک‌ترین تأثیری و تغییری نمی‌پذیرد، و بر همان قرار و ثبات و تعالی می‌ماند که از ازل بر آن بوده است. فعل آفرینش بر سیل ظهور و تجلی است، و نه بر سیل تجافی.

ج) روز هفتم، مهم‌ترین روز هفته به شمار می‌رود. این روز برای یهودیان - چنان که گفتیم - روز شنبه است، و برای عیسویان، روز یکشنبه، و برای نحله مانوی که دعوی کاذب خاتمیت داشته، روز دوشنبه بوده است. ولی در اسلام که ختم حقیقی همه نبوت‌ها و رسالت‌ها است، روز هفتم که روز جمعه باشد، نه پس از یکشنبه، بل از طریق نوعی بازگشت به سوی اصل، پیش از شنبه واقع شده، چرا که اسلام تجدید کیش و ملت حنیف حضرت ابراهیم^(ع) است، «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آیه ۶۷ از سوره مبارکه آل عمران).

سمبولیسم زمانی هفت روز هفته، تابع سمبولیسم مکانی به شمار می‌رود که بسیار اساسی است. مقصود از سمبولیسم مکانی، چنان که رنه گنون در فصل چهارم کتاب معانی رمز صلیب شرح داده، تعیین و تعریف مکان بر حسب محور مختصات سه‌بعدی یا صلیب سه‌بعدی است. از یک چشمه نور در میانه، شش شعاع در شش جهت گسترده می‌شود. بر این سان، هفتگانه‌ای در مکان حاصل می‌شود که هفت مرحله خلقت و هفت روز هفته در زمان، پیرو آن خواهد بود، چون اندازه گرفتن زمان بی‌رجوع به مکان، قطعاً غیر ممکن است. راز اهمیّت عدد هفت از این بحث به‌خوبی آشکار می‌گردد.

د) خیلی می‌شنویم که در ایران باستان هفته وجود نداشته، ولیکن نیم دیگر حقیقت این است که در دکتترین مزدایی، مراحل هفتگانه خلقت را در درازای سال در جشنهای ششگانه فصلی، موسوم به گاهنبارها، به صورت تمثیلی نشان داده‌اند، به علاوه جشن بزرگی که «نوروز» نامیده می‌شود، اما از دید اهل حقیقت یا گاهانینگ‌ها، و نه صرفاً از دید اهل شریعت یا دادیگ‌ها، حتی می‌توان از نوروز به‌مثابه گاهنبار هفتم سخن به میان آورد، چنان که سهروردی اصطلاح اقلیم هشتم را مطرح ساخته است. چنان که روز هفتم در هفته، اول و آخر روزهای هفته است، نوروز هم اول و آخر سال به شمار می‌رود. هفتمین خلقت دادار اورمزد در تعالیم زردشتی، آتش است که بر نوروز منطبق می‌افتد. برافروختن آتش بر فراز بامها در شب سال نو، رسمی است که اصیل شمرده تواند شد. گروهی از هموطنان زرتشتی ما تصوّر می‌کنند که آتش افروختن بر بامها در روز آخر از ایام فروردیگان به گاهنبار ششم تعلّق دارد، حال آنکه از دید اشراقی، چنین نیست. آنچه به گاهنبار ششم تعلّق دارد خلقت انسان است، و نه خلقت آتش. آتش که در کتاب حکمة الاشراق، خلیفه صغری نام دارد - در کنار انسان که خلیفه کبری است - در آیین مزدیسنان همانند شاهی بر تخت نشانده می‌شود. این است که در مراسم شب سال نو در برخی از مناطق غرب کشور، آتش را بر سر کوه و یا بر بام منازل برمی‌افروزند.

ه) مراسم چارشنبه سوری و حاجی فیروز و سفره هفت سین به مرور زمان از اصل خود دور و دورتر شده، و گاه حتی می‌توان گفت که به کلی وارونه و مسخ گردیده است. اما با ورود آگاهی‌های اشراقی به صحنه، مراسم مزبور، معنی خود را دوباره باز تواند یافت، و اگر اکنون به جهالت و خرافه آلوده شده است، بار دیگر به اصل معقول خود باز تواند گشت. اگر شیخ اشراق در روزگار فعلی حضور می‌یافت، حتماً از بلایی که بر سر سمبول‌های حکمت فهلوی آمده است، آزردہ خاطر و خشمگین می‌گشت. پیشترها در تئاتر مردمی متعلق به روستاها و شهرستان‌ها، در پایان سال، صورتی از دجال را به عنوان آتش افروز یا کوسه یا میر نوروزی برای عبرت گرفتن خلق نمایش می‌داده‌اند، حال آنکه حاجی فیروز امروز را هرگز نمی‌توان حاکی از دجال دانست، بلکه ملغمه‌ای بیهوده و مضحکه‌ای بی‌معنی است. سهروردی اگر خبردار می‌شد که طبق نظر یکی از پژوهندگان کتب پهلوی، حاجی فیروز همان سیاوش بن کاوس است، و یا طبق نظر پژوهنده دیگری، پریدن از روی آتش چارشنبه سوری، تکرار آیینی گذار سیاوش از درون آتش است، حتماً ترجیح می‌داد که از جمع مالیخولیایی‌ها بیرون گریزد و به همان هورقلیای دل‌بند خود بازگردد!

و) سین حرف اول چیست؟ در کتاب ماجد منسوب به جابر بن حیان می‌خوانیم که سین، حرف نخست نام شریف سلمان فارسی است. گویا این نکته از یکی از طوایف اهل راز - مثلاً خاکسارها - به فرهنگ عامه راه یافته باشد. هفت سین، دال بر مقامات معنوی سلمان فارسی است. عین‌القضاه همدانی با امعان نظر در حدیث «سلمان منا اهل البیت» می‌نویسد که سلمان برای محمدی شدن، به ترتیب، از مراحل عربی و قریشی و عبدالمنافی و هاشمی و عبدالمطلبی و عبداللّهی گذر کرده است. این مراحل در سفر از خلق است به سوی حق. به علاوه، از ابن عربی در باب مختص به سلمان فارسی در کتاب فتوحات می‌خوانیم که مقصود حضرت رسول (ص) از نیل سلمان و رجالی از فارس به ثریا - مرکب از هفت کوكب - همان نیل و انصاف به صفات هفتگانه حیات و علم و اراده و قدرت و کلام و بصر و سمع بوده است. این در سفر فی‌الحق است. وانگهی در سفر از حق به سوی خلق هم می‌توان گفت که سلمان والی مدائن بوده است، یعنی تیسفون و شش شهر دیگر. در دعای تحویل سال، مقامات هفتگانه سالکان را در تقلیب دلها، و تقلیب دیده‌ها، و تدبیر یا تقدیر لیل، و تدبیر یا تقدیر نهار، و تحویل حول به معنی سال، و تحویل احوال می‌بینیم. مقام نهایی نیز همان احسن‌الحال است که وصول به مقصود رهروان باشد.

ز) حافظ در غزلی هفت بیتی، گویا مضامین دعای تحویل سال را به خوشترین وجهی سروده است. مقصود او از «خوشدلی»، بدیهی است که همان احسن‌الحال است. در بیت ششم غزل از منازل رهروان سخن گفته، و در بیت هفتم هم به سرمنزله مقصود اشارتی نموده است. طبق نظر علامه طباطبایی، شعر حافظ به طور کلی با منازل‌السائرین و مقامات

العارفین مطابقت دارد. نظر به این حقیقت، غزل حافظ را می‌توان بیت به بیت با اجزاء هفتگانه دعای تحویل سال مقایسه کرد.

نو بهار است در آن کوش که خوشدل باشی	که بسی گُل بدمد باز و تو در گِل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش	که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
چنگ در پرده همین می‌دهدت پند ولی	وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است	حیف باشد که ز کار همه غافل باشی
نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف	گر شب و روز در این قصه مشکل باشی
گر چه راهی است پر از بیم ز ما تا بردوست	رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد	صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی

بابک عالیخانی

اسفند ۱۴۰۲